**طاعون و کرونا؛ کامو و هایدگر؛ مرگ و اصالت**

**چکیده:**

هایدگر بر آن است که بودن بر دو نوع است: بودن اصیل و غیر اصیل. از نظر او آن چه بودن انسان را اصیل می کند، درک رو به مرگ بودن خود است. به نظر هایدگر فقط مواجهه با مرگ خود من می تواند بودن و زیستن مرا اصیل کند و تجربه و مواجهه با مرگ دیگری ممکن نیست ما را به سطح بودن اصیل ارتقا دهد. این مقاله بر آن بوده است با نگاهی به رمان طاعون آلبر کامو نشان دهد که در شرایطی خاص، مانند اپیدمی طاعون در رمان کامو و پاندمی کرونا در عصر حاضر ، مرگ چنان فراگیر و قریب الوقوع می نماید که مواجهه با مرگ دیگران نیز می تواند ما را به سوی بودن اصیل رهنمون شود.

**کلید واژگان: اصالت، طاعون، کامو، مرگ، هایدگر**

**مقدمه:**

آلبر کامو در سال 1947 نوشت:

«ریو که به غریو شادی مردم در شهر گوش می داد یادش آمد که این شادمانی همواره مورد تهدید قرار دارد. چون می دانست این جمعیت غرق در شادی از چه چیزهایی بی خبرند. این را هم در کتاب ها می توان خواند که باسیل طاعون نه می میرد و نه برای همیشه از صفحه روزگار محو می شود. باسیل طاعون می تواند  سال ها لای درز مبلها میان ملافه ها به خواب رود و صبورانه در اتاقها زیرزمین ها چمدان ها دستمال ها و ورق پاره ها به انتظار بنشیند و شاید روزی بیاید که برای شوربختی یا عبرت مردم بیدار شود به جان موش‌ها بیفتد و آن ها را برای مردن به شهر غرق در خوشبختی بفرستد» (Camus, p.150).

و اینک مرگ دوباره در قالب اپیدمی دیگری (کروناویروس) « شوربختی یا عبرت مردم جهان» را نشانه گرفته است. توصیفات کامو در رمان طاعون برای ما حکایت تجربه زیسته را دارد و این تجربه آکنده از رنج است. یکی از رنج هایی که در رمان طاعون و در عصر کرونازده ما مشترک است، رنج مشاهده مرگ دیگران است؛ دیگرانی که یا عزیزان خود ما بوده اند یا عزیزان دیگری. و ما همه در این رنج اسیر و گرفتاریم. در این مقاله قصد آن است که مقوله مرگ، به ویژه مرگ دیگری در شرایط مرگ دسته جمعی، و تأثیر آن بر ساحت وجودی خود ما با نظر به کتاب وجود و زمان هایدگر و رمان طاعون آلبر کامو بررسی شود و دیدگاه این دو متفکر درباره این مقوله مورد مداقه قرار گیرد. توضیح این که هایدگر معتقد است فقط مرگ خود فرد او را به ساحت زندگی اصیل رهنمون می شود و رویکرد ما به مرگ دیگری رویکردی غیراصیل خواهد بود و نمی تواند ما را به ساحت زندگی اصیل سوق دهد. به نظر می رسد رمان طاعون کامو رویکردی متفاوت به مرگ دیگری را نشان می دهد یا حداقل نشان می دهد در شرایطی خاص مانند همه گیری طاعون، مرگ دیگری ممکن است انسان را به رویکرد اصیل به مرگ و زندگی اصیل هدایت کند. به دیگر سخن در این مقاله سعی بر آن است ضمن توضیح رویکرد هایدگر به مقوله مرگ دیگری نشان دهیم که چگونه کامو در طاعون رویکردی متفاوت با رویکرد هایدگر را تبیین می کند.

**مرگ دیگری از نگاه هایدگر**

هایدگر در وجود و زمان مرگ دیگری را صرفا «رویدادی در عالم» می داند به این معنا که مرگ دیگری وجود ما را نمی لرزاند (Pattison, 2016: 106 ). او می گوید « مرگ دیگران چیزی نیست که ما به معنای واقعی کلمه تجربه کنیم در بهترین حالت ما فقط آن جا کنار گود ایستاده ایم» (Heidegger, 2001, 282). بنابراین مرگ دیگری ما را به رویکرد اصیل به مرگ و زندگی اصیل رهنمون نمی شود. توضیح این که مرگ و اندیشیدن در باب مرگ به نظر هایدگر یکی از جنبه‌های وجودی دازاین است که بودن و زندگی او را اصیل می‌کند. در واقع وجه تمایز جنبه اصیل و غیراصیل اگزیستانس «در طرز تلقی دازاین در قبال مرگ است. تلقی اصیل می‌کوشد تا مرگ، این آخرین امکانی را که پیش روی اوست، پذیرا شود و از آغاز تولد، با مرگ خویش ببالد و کمال یابد» ولی در تلقی غیراصیل «مرگ همان اجلی است که می‌گویند روزی فرا خواهد رسید. اکنون نوبت همسایه است که بمیرد و تا اجل فرا رسد ما هنوز تندرست و سالمیم» (عسکری و میرزایی، 2018، ص 31). مواجهه با مرگ و علم به «رو به سوی مرگ بودن» (being-towards-death) انسان را به آن جا سوق می‌دهد که هر لحظه را طوری زندگی کند که گویی آخرین لحظۀ زندگیش است. «این مواجهه درجه‌ای از شور و جدیت به زندگی می‌بخشد که زندگی به صورت طبیعی فاقد آن است. با مواجهه با محدودیت زندگی می‌فهمم که هر چیزی برایم ممکن نیست و نیازمند این تصمیم هستم که زندگیم از تولد تا مرگ،کلاً چه صورتی بپذیرد». بنابراین بنا به نظر هایدگر هر موضع گیری دربارۀ مرگ تعیین کنندۀ شیوۀ زندگی است. بدین ترتیب که «فرد از تباه شدن در آن امکاناتی که بر حسب تصادف خود را بر او تحمیل می‌کنند، رهایی می‌یابد. رهایی فرد به شیوه‌ای است که می‌تواند برای اولین بار به طریقی اصیل آن امکانات واقعی‌ای را که پیش از مرگش قرار دارند، بفهمد و از میان آن‌ها دست به گزینش زند (گینیون، 2004، صص 5-234).

به بیان دیگر به نظر هایدگر دو رویکرد به مرگ یا دو مفهوم از مرگ وجود دارد: رویکرد اصیل و غیراصیل. رویکرد غیراصیل رویکردی است که از آنِ وجود غیراصیل است و رویکرد اصیل از آنِ وجود اصیل یا دازاین(Dasein) است. فهم اصیل از مرگ در *وجود و زمان ‌ها*یدگر در قالب تحلیل اگزیستانسیال، یعنی فقط به عنوان پرسش از مرگِ من قرار می‌گیرد که هر دازاینی باید با آن مواجه شود. هایدگر می‌گوید« هیچ کس نمی‌تواند مرگ کس دیگر را از او دور کند» (Heidegger, 2001, p. 284). پرسش از مرگ پرسش از حیات است چون مرگ جنبه‌ای از حیات است و پیوسته در آن حاضر است. به بیان دقیق تر پرسش از مرگ پرسش از زندگی است. مرگ عمیق ترین چرخش در تفکر دربارۀ زندگی است. این چرخش نشانگر تولد بعد متعالی‌ای از حیات است. در این رویکرد مرگ چیزی در نظر گرفته می‌شود که در عین این که خیلی دور است خیلی هم نزدیک است و پیوسته در حال وقوع. وقتی این رویکرد به مرگ حاصل می‌شود، ناگهان همه چیز تغییر می‌کند و سکون وجودی تبدیل به پویایی وجود می‌شود. شرط حصول همۀ این‌ها آن است که گذر از افتادگی (fallenness) یا روزمرگی به اگزیستانسیالیته تحت تأثیر فهم واقع شود (Repin, 2002, p. 109-110). این رویکرد به مرگ همان است که هایدگر دربارۀ آن می‌گوید:

«مرگ یکی از امکانات هستی است که دازاین خود باید بر دوش گیرد. با مرگ دازاین در خودی‌ترین توانش برای هستی در برابر خویش می‌ایستد» (Heidegger, 2001, p. 294).

به نظر هایدگر فقط مواجهه با واقعیت مرگ خویش است که دازاین را به ساحت اگزیستانس خود تعالی می بخشد و مرگ دیگری چنین کارکردی نمی تواند داشته باشد. به دیگر سخن در نظر هایدگر مرگ امری اگزیستانسیال و امکانی شخصی پیش روی فقط خود من است. هرچند هایدگر بارها و بارها از بودن با دیگری و یاری دادن به دیگری سخن می گوید توجه به مرگ دیگری را مواجهه ای اصیل با مرگ نمی داند زیرا مرگ دیگری «امری تجربی (نه تجربه ای از آن خود، بلکه تجربه ای نازیسته و انفعالی از مشاهده نبودن دیگری) است که بر فوت دیگری دلالت دارد (خبازی کناری و سبطی،1395 ،15). و تجربه فوت دیگری به نظر هایدگر مواجهه ای غیراصیل با مرگ است. حتی به نظر او توجه به مرگ دیگری مانعی برای رو به سوی مرگ بودن ما است چون «مواجهه با مرگ، به طوري كه به پايان يافتگي زندگي توجه دارد، دازاين را از پرواي مرگ وطرح اندازي او براي تحقق وجودي امكانهاي خود دور مي كند و انسان را در برداشتي انتیک (ontic) از مرگ محصور مي كند. نگاه هایدگر چنان است که رابطه اصیل دازاین با جهان را همان در جهان بودن و طرح اندازي روبه آيندة خود می داند و در اين رابطه، رويارويي با مرگ را اساس در جهان بودن دازاين می داند . اين مسئله نشان مي دهد كه به نظر هايدگر مرگ آن چنان شخصي است كه من نمي توانم تجربة مشتركي با مرگ ديگري داشته باشم يا با مرگ كسي شريك باشم و مواجهه من با مرگ ديگري تنها مشاهدة غير فعالانة فوت او است (همان).

**مرگ دیگری از نگاه کامو در رمان طاعون**

رمان طاعون داستان اپیدمی بیماری طاعون در یک شهر به نام اوران و تأثیرات آن بر جامعه و افراد را در مقام بیمار و پزشک شرح می دهد. در واقع کامو در طاعون واکنش های یک جامعه و شهروندانش را به اپیدمی یک بیماری به مثابه نماد درگیری بشر با مرگ اخذ می کند. علاوه بر مرگ موضوعات دیگری چون جدایی و تبعید، حزن و ناامیدی ، و امید و بیچارگی و درماندگی نیز در این داستان تبیین می شود (Abram, 1973, 184).

داستان در دهه 1940 در اوران، شهری در الجزایر، اتفاق می افتد. راوی پزشکی به نام دکتر برنارد ریو است که واکنش های متفاوت مردم شهر را به طاعون در دوره ای ده ماهه که هزاران نفر از مردم جان خود را از دست می دهند، شرح می دهد. کامو در داستان طاعون مراحل مواجهه انسان با مرگ قریب الوقوع را بیان می کند. اولین مرحله انکار است (Ibid,185). در داستان وقتی موش های مرده همه جا دیده می شود و خبر از بروز نوعی بیماری می دهد، اولین واکنش دکتر ریو انکار است:

«بازپرس گفت:« این مو ش ها...»

ریو با چرخش کوچکی به طرف قطار برگشت ولی دوباره به طرف در خروجی راه افتاد و گفت: بله، ولی چیز مهمی نیست. آنچه از آن لحظه به یادش ماند یکی از ماموران نظافت ایستگاه بود که جعبه ای پر از موش های مرده زیر بغلش بود و از کنار او گذشت» (Camus, 5).

حتی وقتی دکتر ریو بالاخره علیرغم اینکه دسته دسته موشهای در حال مرگ را در  خیابان‌های اوران می بیند و نیز بیمار در حال مرگ با تب ۱۰۳ درجه و غدد لنفاوی متورم را می بیند در ابتدا وجود طاعون را انکار می کند. با این حال وقتی بالاخره واقعیت موجود را می پذیرد و استدلالش را مبنی بر لزوم قرنطینه شهر به کمیته بهداشت محلی ارائه می دهند با نوعی مقاومت مواجه می شود:

«ریشار عقیده داشت نباید همه چیز را از دریچه بدبینی نگاه کرد از طرفی مسری بودن بیماری هنوز ثابت نشده چون خانواده بیمارانی که او از آن ها عیادت کرده سالم هستند... ریو با پافشاری گفت مسئله بر سر این نیست ست که بدانیم اقدام‌های پیشگیرانه ذکر شده در قانون سختگیرانه است یا نه بلکه باید به این فکر باشیم که اجرای آن ها برای ممانعت از تلف شدن نیمی از مردم شهر ضروری است یا خیر..‌.

فرماندار گفت البته ولی من هم نیاز دارم شما به طور رسمی اعلام کنید این بیماری طاعون است و مسری» (Camus, 25-6).

در ابتدا واکنش مردم شهر هم انکار است ولی با مرگ سرایدار ساختمان دکتر ریو دوره دیگری آغاز می شود؛ دوران نسبتا مشکلتری که طی آن غافلگیری ها و حیرت های اولیه جایش را به خوف و هراس می دهد (Abram, 1973, 186).

مرحله بعد از انکار مرحله «ترس و اضطراب» است. مرحله ترس و اضطراب موقعی شروع می شود که راه های ورودی و خروجی شهر بسته می شود:

« موقعی که راه های ورودی و خروجی شهر بسته شد همه دریافتند که همگی از جمله خود راوی در این دام گرفتار آمده ایم و باید به شکلی با هم کنار بیاییم. به این علت هم بود که به طور مثال، احساسی بسیار شخصی مانند دور ماندن از شخص مورد علاقه، ناگهان از همان هفته های اول، احساسی مربوط به همه ساکنان شهر، به اضافه احساس ترس همراه با درد و رنجی که از چنین تبعید طولانی مدت ایجاد می کند» (Camus, 32).

انکار و ترس، احساس جدایی و انزوا و زندانی شدن منجر به افسردگی در بین مردم شهر می شود. به این ترتیب که « دیگر چشم ها را به زمین دوختند چون افقی پیش رویشان نبود... در نتیجه به علت از پادر آمدن در نیمه راه این فراز و نشیب ها به جای این که زندگی کنند در آن شناور بودند دست و پا می زدند و خود را در چنگال روزهای بی هدف و خاطره های بی حاصل رها می کردند سایه های سرگردانی می شدند که توانی نمی یافتند جز این که فرو رفتن در زمینی که درد و رنجشان در آن ریشه داشت را بپذیرند » (ibid, 35).

در این مرحله است که مردم شهر متوجه قریب الوقوع بودن مرگ و رو به مرگ بودن خودشان می شود.

مرحله سوم مرحله «تسلیم غم انگیز، امیدواری و بیچارگی » است (Abram, 1973, 187). با گذشت زمان اجتناب ناپذیری و انکار ناپذیری طاعون و مرگ آشکارتر می شود و بالاخره مردم شهر تسلیم طاعون می شوند. مردم چنان در چنگال طاعون اسیر شده بودند که گاه اتفاق می افتاد امید فقط در خواب به سراغ شان بیاید و خیلی زود از چنگشان بگریزد (ibid, 89-90). در این مرحله که طاعون و مرگ و ناامیدی بر شهر مسلط می شود دکتر ریو به کمک دوستانش گروهی داوطلب برای مبارزه با طاعون تشکیل می دهد و زندگی خود را وقف نجات مردم بازمانده می کنند.

به نظر می رسد در این مرحله همه مردم شهر اعم از افراد مبتلا به طاعون و افراد سالم رو- به- مرگ بودن را تجربه می کنند و افراد داوطلبی که با وجود خطر ابتلا و احتمال تجربه مرگی دردناک چون دیگران همچنان انتخاب می کنند که تلاش کنند مردم را از چنگال بیماری نجات دهند، افرادی هستند که با نظر به مرگ انتخاب های خود را می کنند و در ساحت وجود اصیل به بیان هایدگر قرار دارند:

« دکتر با اندکی دودلی ضمن این که تارو را به دقت برانداز می کرد گفت: از همه چیز گذشته... مگر نه این است که نظام دنیا بر اساس مردن پایه ریزی شده است در این صورت شاید برای فرد بهتر باشد با تمام قوا علیه مرگ مبارزه کند.

تارو تأییدکنان گفت بله می توانم درک کنم ولی پیروزی های شما در برابر مرگ همیشه موقتی است همین.

ریو کمی به فکر فرو رفت و با ناراحتی گفت بله می دانم، همیشه. اما این دلیل خوبی برای دست برداشتن از مبارزه نیست.

درست است این دلیل نمی شود. حالا می توانم مجسم کنم که طاعون برای شما چه مفهومی دارد.

بله، شکستی پایان ناپذیر»(Camus, 63).

**انواع مواجهه با مرگ**

شرایط اپیدمی در اوران وضعیت خاصی را پدید می آورد که مواجهه با مرگ را متفاوت می کند البته به نظر می رسد این وضعیت در همه اپیدمی ها و پاندمی ها صدق کند. به نظر می رسد چندین نوع مواجهه با مرگ را می توان تصور کرد. اولین نوع مواجهه «مرگ فردی» (individual death) است که این مواجهه می تواند تجربه مرگ ضمن مواجهه با فوت دیگری باشد یا درک رو به مرگ بودن خود باشد آن گونه که به عنوان مثال تولستوی در داستان مرگ ایوان ایلیچ توصیف می کند یا آن گونه که هایدگر تحلیل می کند. دومین نوع مواجهه با مرگ تجربه «مرگ دسته جمعی» (collective death) است (Solomon,2006,129). این نوع مواجهه ممکن است به نحو تجربه مرگ جمعی در زلزله یا دیگر حوادث طبیعی یا غیرطبیعی مثل بمباران اتمی هیروشیما و ناگازاکی باشد. دراین نوع مواجهه مرگ فقط مربوط به خود ما نیست بلکه همزمان تجربه مرگ عزیزان، دوستان و همشهریان مان نیز است (ibid). تجربه مرگ دسته جمعی ممکن است در شرایط اپیدمی صورت گیرد آن گونه که کامو در طاعون توصیف می کند یا آن گونه که در پاندمی کرونا در یک سال اخیر مردم دنیا در حال تجربه آن هستند. مرگی که در شرایط اپیدمی با آن مواجه می شویم صرفاً مرگ فردی نیست و مرگی مشابه مرگ ناگهانی ناشی از زلزله یا بمباران اتمی هم نیست. مرگی که کامو در طاعون توصیف می کند و ما در حال تجربه آن هستیم دسته جمعی است اما نه همزمان و همگی با هم؛ مطمئنا مثل هر اپیدمی دیگری در تاریخ عده ای جان سالم به در می برند ولی درک قریب الوقوع بودن مرگ برای تمام افراد حاصل می شود چون حتی اگر بدانیم فقط مثلا پنج درصد از مبتلایان فوت می کنند دشوار است تصور کنیم ما جزء آن پنج درصد نخواهیم بود (ibid, 129-30). این درک قریب الوقوع بودن مرگ می تواند سطح بودن (existence) افراد جامعه درگیر اپیدمی را به بودن اصیل ارتقا دهد و باعث شود رو به مرگ بودن را با تمام وجود دریابند و دست به انتخابی اصیل بزنند آن گونه که دکتر ریو ، تارو و بقیه کمیته نجات در رمان طاعون با درک رو به مرگ بودن خود تصمیم به مبارزه با طاعون می گیرند و تارو جان خود را در این راه از دست می دهد.

حاصل سخن این که در تجربه مرگ دسته جمعی ، آن گونه که در همه گیری طاعون و کرونا تجربه می شود، ممکن است درک رو –به- مرگ- بودنِ مد نظر هایدگر برای همه افراد، اعم از سالم و بیمار، حاصل شود و عروج به زندگی اصیل ، آن گونه که هایدگر توصیف می کند ، اتفاق افتد.

**نتیجه گیری**

هایدگر در وجود و زمان بر آن است که بودن و زیستن بر دو نوع است: اصیل و غیراصیل. زیستن اصیل را رویکرد و نحوه مواجهه ما با مرگ تعیین می کند. اگر ما رو به مرگ بودن خود را به جان درک کنیم انتخابهایمان اصیل و زیستن ما از اصالت برخوردار می شود. نکته‌ای که در بحث هایدگر وجود دارد این است که فقط مرگ خود من مرا اصیل می کند و مرگ دیگری تاثیری در اصالت اگزیستانس من ندارد نکته این مقاله با نظر به رمان طاعون کامو این است که در شرایطی خاص مانند اپیدمی طاعون در رمان کامو و پاندمی کرونا در عصر حاضر مرگ دیگری نیز می تواند مارا به رو به سوی مرگ بودن خود واقف کند چون دو نوع مرگ را می توان تصور کرد یک نوع مرگ فردی که هایدگر توصیف می کند و دیگری مرگ دسته جمعی که کامو توصیف می کند در شرایط مرگ دسته جمعی جامعه به مثابه فرد می گردد و مرگ قریب الوقوع اکثریت جامعه را در شرایطی قرار می دهد که در شرایط طبیعی اندیشیدن به مرگ خود، انسان را در آن شرایط قرار می دهد و به رو به مرگ بودن خود واقف و زیست او را اصیل می کند.

**منابع**:

خبازي كناري، مهدی؛ سبطی، صفا (2017)، « مسئوليت دربرابر مرگ ديگري: بنیاد سوژه در فلسفه لویناس»، غرب شناسی بنیادی، سال 7، شماره 2، 21-1.

عسکری یزدی، علی؛ میرزایی، مسعود (2018)، « مرگ اندیشی و معنای زندگی در هایدگر»، *فلسفه دین*، دوره 15، شماره 1. صص 49-25.

کامو، آلبر (2010)، طاعون، ترجمه پرویز شهدی، تهران: مجید.

گینیون، چارلز (2004)، «اصالت و یکپارچگی از منظر هایدگر»، عبدالرسول کشفی، *ناقد*، شماره2.

Abram, Harry S. (1973), Death and Dying in Camus’ *The Plague,* Life-Threatening Behavior Vol. 3(3), Fall 1973.

Camus, Albert (1948), The Plague, translated by Stuart Gilbert, <file:///C:/Users/Home/Desktop/%DA%A9%D8%A7%D9%85%D9%88/The_Plague__Albert_Camus-24grammata.com_.pdf>

Heidegger, Martin (2001), *Being and Time*, translated by John Macquarrie & Edward Robinson, Blackwell.

Pattison, George (2016), Heidegger on Death: A Critical Theological Essay, Routledge.

# Repin, Natalie (2002), “being-toward- death in Tolstoy’s the death of Ivan Ilich: Tolstoy and Heidegger”, *Canadian- America Slavic studies,* Vol 36, nos. 1-2, 101-32

Solomon, Robert C. (2006), dark feelings, grim thoughts: experience and reflection in Camus and Sartre, Oxford university press.